

گفت‌وگو با پیر لوکوک (۱) مترجم شاهنامه به زبان فرانسه

الهه ستوده‌پور

پیر لوکوک، دانشمند برجسته در زمینه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، در ۱۹۳۹ در بلژیک به دنیا آمد. مسیر تحصیلی او از ۱۹۴۷ با کسب اولین مدرک دکتری در زمینه تاریخ و ادبیات شرقی، با تمرکز بر گویش سیوند فارس، از دانشگاه لی‌یژ بلژیک آغاز شد و با کسب دومین مدرک دکتری در دانشگاه سوربن در ۱۹۸۳، در زمینه زبان‌شناسی با تمرکز بر گویش‌های مرکزی ایرانی، تحت راهنمایی ژیلبر لازار، در پاریس، ادامه یافت. لوکوک ابتدا در دانشکده مطالعات عالی پاریس (۱۹۸۷-۱۹۸۵) به تدریس پرداخت و سپس به سمت مدیر مطالعات زبان‌شناسی و واژه‌شناسی ایرانی (۲۰۰۴-۱۹۸۹) انتخاب شد. علاوه بر آن او در مرکز زبان‌های شرقی و مدرسه لوور نیز تدریس کرده است. تخصص اصلی لوکوک، چنان‌که از آثار او شامل «لهجه‌های سیوند»، «ترجمه نسخه‌های هخامنشی»، «پژوهشی درباره لهجه‌های کرمان»، و آثارش در زمینه سنگ‌نوشته‌های فارسی باستان نمایان است، بر متن‌شناسی، کتیبه‌شناسی، زبان‌شناسی و گویش‌های ایرانی متمرکز است. لوکوک با ارائه ترجمه‌ای کامل از اوستا، خلاء عمیقی در مطالعات ایرانی را پر کرد و در نهایت با ارائه ترجمه‌ای کامل از شاهنامه گران قدر فردوسی، صد و پنجاه سال پس از ترجمه فرانسوی ژول مول، خدماتش به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را به کمال رسانید.

این گفت‌وگو در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۴۰۲ در منزل پرفسور لوکوک در حومه پاریس در راستای رساله دکتری اینجانب با عنوان «فردوسی در غرب: بررسی ترجمه‌های فرانسوی و انگلیسی شاهنامه»، در دانشگاه نانت فرانسه، انجام گرفته است.

ستوده‌پور: شما تحصیلات خود را در زمینه زبان‌ها و ادبیات شرقی در دانشگاه لی‌یژ و سوربن انجام داده‌اید. چگونه به این حوزه و به‌ویژه به زبان‌ها و ادبیات ایرانی علاقه‌مند شدید؟

لوکوک: این داستانی طولانی و کمی عجیب است. من تحصیلات خود را با یادگیری زبان‌های کلاسیک، لاتین و یونانی در دانشگاه لی‌یژ آغاز کردم. در آن زمان تمایل داشتم حوزه زبانی‌ام را کمی تغییر بدهم و لذا به سانسکریت و عربی پرداختم. عربی از زبان‌های هند و

اروپایی بسیار دور و متفاوت بود. پس یادگیری عربی را با استاد جانسن شروع کردم، اما بعد از یکی دو سال ایشان فوت کرد. در دانشگاه برنامه‌ای برای جایگزین کردن استادی دیگر به جای او وجود داشت، اما خیلی وقت می‌گرفت. در همین حین من دوره تحصیلی‌ام را تمام کرده بودم و برای تدریس در دبیرستان پذیرفته شده بودم. در مدتی که در انتظار استاد عربی بودم، شروع کردم به یادگیری زبان‌های دیگری که در دانشگاه لی‌یژ تدریس می‌شدند: عبری، آرامی، اکدی، بسیاری از زبان‌های سامی و کمی ترکی. پس با خودم گفتم به سراغ زبان‌های ایرانی می‌روم. از قبل کمی با ادبیات فارسی و، مثل همه، با عمرخیام آشنایی داشتم. پس به استاد ژاک دوشن‌گیمن که زبان‌های ایرانی باستان و معاصر را تدریس می‌کرد، مراجعه کردم، اما ایشان تمایل زیادی به گرفتن دانشجو نداشت. چون بسیاری از دانشجویها فارسی را شروع می‌کردند و وقتی می‌دیدند سخت است، بعد از سه چهار ماه رها می‌کردند. استاد ژاک دوشن‌گیمن به من گفت: «فارسی زبان دشواری نیست، اما باید رسم الخط عربی را بدانی که دشوار است.» گفتم: «چه خوب! من دو سال عربی خوانده‌ام و به راحتی خط عربی را می‌خوانم.» گفت: «اگر چنین است می‌توانی زبان‌های کهن مثل زبان فارسی باستان و اوستایی را یاد بگیری اما برای این کار باید زبان سانسکریت و گرامر تطبیقی کار کنی.» من گفتم: «چه خوب! من قبلاً سانسکریت را یاد گرفته‌ام.» گفت: «اگر این طور است من زبان پهلوی را هم تدریس می‌کنم، اما برای یادگیری پهلوی باید عبری و آرامی را بلد باشی.» من هر دو را آموخته بودم. بدین ترتیب گفت‌وگوی ما تمام شد.

کار را با زبان پارسی باستان شروع کردیم. دو نفر از دانشجویان بعد از سه ماه ادامه ندادند، اما علاقه من بیشتر شده بود. کم‌کم شروع به کشف شعر فارسی کردم، به ویژه زمانی که ایران بودم یک کتابخانه کامل از شاعران ایرانی مثل حافظ و سعدی و غیره را مطالعه کردم. از شعر فارسی واقعاً مبهوت شدم و همین مرا علاقه‌مند کرد به خواندن زبان‌های ایرانی، پارسی باستان، اوستایی و پهلوی. بعد با استاد مورگن‌اشترن که در دانشگاه اسلو تدریس می‌کرد، آشنا شدم و ایشان حقیقتاً علاقه به گویش‌شناسی را در من برانگیخت. ایشان که درباره لهجه سمبانی تحقیق کرده بود به من پیشنهاد داد برای تز دکتری لهجه سیوندی را انتخاب کنم. سیوند در فارس نزدیک پرسپولیس است و سیوندی گویش عجیبی است و به سایر گویش‌های آن منطقه مثل بختیاری و لری شباهتی ندارد. گویا ساکنان سیوند از منطقه دیگری به آنجا آمده‌اند. در ۱۹۶۹ به ایران رفتم، و پس از بررسی گویش سیوند، به مطالعه گویش‌های مرکزی ایران معروف به گویش‌های کرمانی (کارون، نظنز، نائین) پرداختم، جایی که زیباترین قالی‌های عمرم را دیدم. بعد از آن انقلاب شد و نتوانستم به مطالعه گویش‌ها ادامه بدهم، این بود که به زبان‌های باستانی ایران بازگشتم. چون اشخاص زیادی را در پاریس می‌شناختم

تصمیم گرفتیم به پاریس بیایم. ابتدا در مرکز ملی پژوهش‌های علمی فرانسه استخدام شدم و سپس فعالیتیم را در دانشکده مطالعات عالی پاریس، دانشگاه پاریس ۳ (سوربون جدید)، مدرسه لوور و مرکز زبان‌های شرقی ادامه دادم. در پاریس با کمبود زبان‌شناس ایرانی مواجه بودند. دیگر کسی برای تدریس زبان فارسی باستان و اوستایی نبود، اما برای زبان پهلوی پرفسور ژینو حضور داشت، گرچه ایشان بیشتر متخصص تاریخ ادیان بود. پرفسور لازار هم زبان‌شناسی عمومی تدریس می‌کرد. من هرگز زبان فارسی تدریس نکردم بلکه دستور تاریخی فارسی درس دادم. در مرکز شرق‌شناسی هم زبان‌شناسی ایران و گویش‌شناسی تدریس کردم، که مروری بر همه زبان‌های ایرانی بود. در آن زمان پرفسور یان ریشار ادبیات فارسی تدریس می‌کرد. من به دانشجویان، مخصوصاً در دانشگاه پاریس ۳ و مرکز شرق‌شناسی، همه زبان‌های باستانی و مدرن ایران و مقداری دستور زبان تاریخی تدریس می‌کردم و چگونگی تحول فارسی باستان به فارسی میانه و فارسی میانه به فارسی جدید را درس می‌دادم.

ستوده‌پور: پس شما ابتدا به زبان‌های کلاسیک مانند لاتین و یونانی علاقه‌مند بودید و بعد از اینکه با عربی و سانسکریت آشنا شدید، تصمیم به یادگیری زبان‌های ایرانی گرفتید؟

لوکوک: من سانسکریت، عربی و زبان‌های دیگر را هم دوست داشتم، اما وقتی شروع به خواندن شعر فارسی کردم، مخصوصاً شعر شاعران دوره غزنوی مانند عنصری، شعر فارسی را بسیار الهام‌بخش یافتم. علاوه بر این فارسی باستان در مطالعات یونانی نقش مهمی ایفا می‌کند. در ادبیات یونانی از فرهنگ و تاریخ ایران بسیار سخن می‌رود. تا مدت‌های طولانی، دانش ما درباره دوره هخامنشی از نویسندگان یونانی می‌آمد. من همه این موارد را در ترجمه اوستا توضیح داده‌ام. در واقع، چون نویسندگان یونانی را به خوبی می‌شناختم با تاریخ هخامنشی احساس راحتی می‌کردم. پس از آن بود که با مذهب اوستا آشنا شدم.

ستوده‌پور: دین زردتشت را چگونه یافتید؟

لوکوک: نکته جالبی که در دین زردتشت وجود دارد نحوه نگرش به مسئله خیر و شر است. این مسئله به عنوان یک جدل در اسلام و مسیحیت مطرح شده که چه کسی شر را ایجاد کرده است؟ اگر خدا خیر محض است نمی‌تواند شر را ایجاد کرده باشد و اگر انسان شر را ایجاد کرده، خدا می‌دانسته که ما شر را ایجاد می‌کنیم. تنها دینی که تمایل به حل این مشکل دارد دین زردتشت است. خوب و شر همیشه وجود داشته‌اند، ایجاد نشده‌اند. هر دو، اهریمن (انگرا مینو) و اهورا مزدا (هرمزد) همیشه وجود داشته‌اند، اما هرکدام در دنیای متفاوتی زندگی می‌کرده‌اند و در لحظه‌ای که اهریمن می‌خواست جهان را تصرف کند از نورهای بهشت، نورهای دنیای خیر، دنیای اهورا مزدا فریب خورد و در همان لحظه ترکیب خیر و شر

اتفاق افتاد. بنابراین، مسئله وجود شر توسط علمای زرتشتی حل شده است. اهریمن هم یک وجود اصیل دارد بدین معنا که کمبود خیر نیست، بلکه واقعاً شر وجود دارد. من چنین توضیحی را در ادیان دیگر پیدا نکردم. در مقدمه ترجمه اوستا سعی کردم این مسئله را توضیح بدهم.

ستوده پور: تخصص اصلی شما زبان‌ها، لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی و همچنین اوستا و کتیبه‌های هخامنشی است. آیا در زمینه ادبیات فارسی هم فعالیت داشته‌اید؟

لوکوک: نه، این تخصص من نبود. حوزه کار من ابتدا زبان‌شناسی بود، به ویژه دستور زبان تاریخی و مقایسه زبان‌ها. اگر هنوز توانایی داشتم بسیار مشتاق بودم که یک دستور زبان تاریخی فارسی منتشر کنم چون چنین کتابی وجود ندارد. در حوزه ادبیات فارسی من جز در مورد شاهنامه کاری نکرده‌ام. افرادی هستند که توانایی بیشتری برای این کار دارند. ترجمه عالی پرفسور دوفوشه‌کور از حافظ وجود دارد و ژیلبر لازار هم خیلی چیزها از جمله خیام و حافظ و... را ترجمه کرده است. من کلاسیک‌ترین شاعران ایرانی را مطالعه کرده‌ام. از انوری، فرخی، منوچهری و عنصری گرفته تا حافظ و نظامی گنجوی و رومی. اما برای کار بر روی این شاعران نیاز به تخصص بیشتری هست.

ستوده پور: چرا از میان همه شاعران فارسی‌زبان به فردوسی علاقه‌مند شدید؟

لوکوک: پاسخ به این سؤال دشوار است، سخت است که بگویم چرا کسی یک شاعر یا یک موسیقی‌دان را ترجیح می‌دهد. در موسیقی، موتزارت نابغه است، اما چرا من هایدن را به موتزارت ترجیح می‌دهم؟ نمی‌دانم. این یک احساس است. و البته به جز این باید اعتراف کرد که در شاهنامه تنوعی در سبک و سوژه و نوعی روش خاص در برخورد با مضامین وجود دارد. شاهنامه تاریخ تمام ایران است و مشکلاتی که وجود دارد بیشتر بر سر منابع فردوسی است. فردوسی اطلاعات خود درباره تاریخ شاهان را از کجا به دست آورده؟ او مسلماً متون پهلوی را مینا قرار داده اما آیا فردوسی زبان پهلوی را می‌دانست؟ یا براساس سنت شفاهی می‌نوشت؟ آیا راولانی وجود داشتند؟ فردوسی اغلب به نسخه‌هایی اشاره می‌کند که خوانده یا به نقلانی که با او دیدار داشته و برای او داستان‌هایی گفته‌اند. این موضوع بسیار جذاب است، ولی درباره حافظ و سعدی و شاعران بزرگ چندان مطرح نمی‌شود. ما حافظ را می‌خوانیم بدون اینکه تأثیر سایر شاعران بر شعر او را در نظر بگیریم، زیرا همه شاعران تحت تأثیر شاعران پیش از خود هستند و این موضوعی مسلم است. در موسیقی هم همین‌طور است. موتزارت تحت تأثیر هایدن قرار گرفته است، اما این موارد نمی‌تواند منشأ یک پرسش مهم باشد، آن‌چنان‌که درباره فردوسی مطرح می‌شود. در شاهنامه داستان‌ها به هم می‌آمیزند و دین هم جایگاهی دارد.

فردوسی هرچند مسلمان است اما عصارة دین زردشتی را به خوبی درک کرده است. البته در شاهنامه کاستی‌هایی هم وجود دارد که جالب است. مثلاً فردوسی هخامنشیان و کورش را چندان نمی‌شناخت. در اروپا شناخت کورش و داریوش به صورت اتفاقی از طریق نویسندگان یونانی و به لطف هرودوت صورت گرفت. اما ایرانیان کورش را نمی‌شناختند؛ بنابراین یک نقص در اطلاعات تاریخی وجود داشته است. احتمالاً با ورود عرب‌ها بسیاری از منابع از بین رفته یا تخریب شده است. به احتمال زیاد گزارش‌هایی درباره هخامنشیان در فارس یا در شرق ایران، افغانستان، وجود داشته که به زبان فارسی باستان و پهلوی نوشته شده بودند. اینها همه از بین رفته و این باعث شده ایرانیان کورش را در قرن نوزدهم و از طریق یونان بشناسند.

ستوده‌پور: در شاهنامه از اشکانیان هم اطلاعاتی در دست نیست.

بله، شاهنامه بیشتر درباره دوران ساسانی است. درباره دوران باستان نیز فردوسی فقط تاریخ پادشاهان شرق ایران را می‌شناخت. آنچه از دوران پادشاهان ماد و پارس باقی مانده بوده از بین رفته بود. اگر به شاهنامه علاقه‌مند هستید حتماً باید ابتدا اوستا را بخوانید. من در مقدمه سیصد صفحه‌ای ترجمه اوستا توضیحات زیادی درباره دین ایرانی داده‌ام. تمام پادشاهان، مثلاً yima-xšaita یا yama-xšaita که به جمشید تبدیل شده است، خدایان قدیمی هندیان و ایرانیان هستند. اما هندیان او را تبدیل به سرور جهنم کردند و در سنت ایرانی به پادشاه تبدیل شد، اما به دلیل خطایی که مرتکب شد فرّ ایزدی را از دست داد. باید شاهنامه را با اوستا تطبیق داد. این نخستین کاری است که باید انجام داد. ما هنوز نمی‌دانیم جمشید چه خطایی مرتکب شد، چون منابع اوستایی کامل نیستند. آیا ممکن است که علمای دین نخواستند باشند دنباله داستان را نگه دارند؟ در واقع دو نظریه وجود دارد. گروهی از متخصصان بر این باورند که هخامنشیان، داریوش، کورش و غیره اوستا را می‌شناختند. من چنین تصور نمی‌کنم. اوستا، خیلی دیرتر، در دوره اشکانیان در غرب ایران شناخته شد. در غرب ایران همه چیز، احتمالاً بر اثر حمله اسکندر، نابود شده بود. اما این موضوع قطعی است که از دوران اشکانیان تا ظهور مسیحیت، در غرب ایران، در فارس و تمام منطقه مادها، دیگر هخامنشیان را نمی‌شناختند.

ستوده‌پور: بدین ترتیب نظر کلی شما درباره منابع فردوسی چیست؟ اوستا؟ شاهنامه ابومنصوری؟

لوکوک: دقت کنید که فردوسی زبان اوستایی نمی‌دانست و آن را نمی‌شناخت، اما اوستا به پهلوی ترجمه شده بود، همچنین سنت‌های شفاهی و دست‌نویس‌های کهن‌تری وجود داشتند. در واقع اوستا منبع غیر مستقیم فردوسی است. بین اوستا و شاهنامه، متون پهلوی و

سنت شفاهی قرار می‌گیرد. شاهنامه ابومنصوری کامل نیست. فردوسی بیت‌هایی از دقیقی را گرفته اما دقیقی هم اوستایی نمی‌دانست. ترجمه‌های زیادی از اوستا به زبان پهلوی در دسترس بود. پس اوستا یک منبع غیرمستقیم است.

ستوده‌پور: به نظر شما چرا ایرانیان معاصر، با وجود فاصله هزارساله بین ما و فردوسی، شاهنامه را به‌خوبی می‌فهمند؟ درحالی‌که متون پس از فردوسی سخت‌تر فهم می‌شوند؟

لوکوک: سبک فردوسی حماسی است. این سبک به اصطلاح ادبی [مملو از آرایه‌های ادبی] نیست و به‌همین دلیل آسان‌فهم است. این ویژگی مشترک تمام شعرهای حماسی فرانسه باستان است. به‌عنوان مثال، «سرود رولان» به یک زبان فرانسوی-نورماندی ساده نوشته شده که برای مردم به‌راحتی قابل فهم بود؛ البته این حماسه امروزه برای فرانسویان قابل فهم نیست چون زبان فرانسه در قرون وسطی به‌سرعت تغییر کرد. اگر زبان فرانسه قرون هفده، هیجده، نوزده و بیست را بخوانید، دقیقاً همین زبان است. راسین و لافونتن را به‌راحتی می‌توانید بخوانید، اما همین‌که به قرن شانزدهم می‌رسید، با رابله و دومونتینی کار دشوارتر می‌شود. بنابراین وقتی به قرون وسطی برمی‌گردید، خواندن متون قرن ده، یازده، دوازده، سیزده و چهارده برای یک فرانسوی امروزی غیرممکن است مگر اینکه فرانسوی قدیمی را یاد بگیرد. ما نمی‌توانیم سرود رولان را بخوانیم مگر اینکه زبان آن را یاد بگیریم. اما زبان فارسی با سرعت کمتری تغییر و تکامل یافته است. چرا؟ نمی‌دانیم. البته تلفظ کلمات در زمان فردوسی با تلفظ امروز کلمات متفاوت است. مثلاً در آن زمان نمی‌گفتند «دوست» *doust* بلکه می‌گفتند *dost*. افغانستان تلفظ قدیمی را حفظ کرده است. بنابراین ادبیات حماسی در تمام کشورها به زبانی ساده نوشته می‌شده چون زبانی روایی دارد و مخاطب آن همگان است. درباره‌ی مهابهاراتا و رامایانا نیز چنین است. امروز دیگر کسی در هند به زبان سانسکریت سخن نمی‌گوید اما زبان این دو حماسه از زبان سایر شاعران سانسکریت بسیار ساده‌تر است.

ستوده‌پور: در ایران معمولاً فردوسی را پدر فارسی امروزی می‌دانند و معتقدند اگر شاهنامه نبود امروز زبان فارسی وجود نداشت. این حرف شاید کمی ناسیونالیستی باشد اما عدم استفاده فردوسی از واژگان عربی، در حفظ زبان فارسی مؤثر واقع نبوده؟

لوکوک: سؤالتان در واقع این است که چرا ایرانیان امروز عربی حرف نمی‌زنند درحالی‌که در سوریه، فلسطین، عراق و مصر، به استثنای مغرب، که زبان‌های دیگری داشتند امروز زبان تکلم عربی است. توجه کنید که فردوسی، در دفاع از زبان فارسی، همان نقشی را ایفا کرده که سایر نویسندگان و شاعران فارسی ایفا کرده‌اند. یک زبان تنها زمانی می‌تواند در چهارچوب فرهنگی خود باقی بماند که نویسندگان بزرگی داشته باشد. فردوسی تلاش کرده واژگان عربی

را به حداقل برساند و می‌گویند تفکرات ناسیونالیستی داشته و مخالف عرب‌ها بوده است. توجه کنید که به واژه ناسیونالیست باید دقت شود. در ناسیونالیسم نوعی خشونت به دیگران وجود دارد، من خشونتی در فردوسی نمی‌بینم. بهتر است بگوییم او نوعی وطن‌دوستی و ملی‌گرایی داشته، این عشق به فرهنگ و زبان خود است. شخصاً تصور می‌کنم حضور اعراب به اندازه‌ای قوی نبوده که ایرانیان را عرب‌زبان کند. پیش از حمله اعراب، در عراق و سوریه و فلسطین به زبان آرامی صحبت می‌شد. زبان آرامی یک زبان سامی است مانند عربی، حدس می‌زنم که به همین دلیل برای آن مناطق تغییر زبان راحت‌تر بوده باشد. درحالی‌که گفتار ایرانیان به عربی نزدیک نبوده که آن را بپذیرند. نمی‌دانم چه شده، اما در کل فهم این موضوع بسیار ساده است. تأثیر عرب در ایران به اندازه کافی قوی نبود تا زبان فارسی را از بین ببرد. وانگهی، افراد با استعداد و نویسندگان و شاعرانی بودند که به زبان فارسی می‌نوشتند. دلیل اینکه فردوسی از واژگان عربی زیادی استفاده نکرده این است که قصد داشته کهن بودن متن را حفظ کند. اگر کلمه‌ای عربی در دهان یک پادشاه ساسانی یا کیخسرو یا جمشید قرار داده می‌شد، شاید بسیار غیرطبیعی می‌شد. مثل اینکه من حماسه‌ای درباره جنگ‌های ژولیوس سزار بنویسم و در آن این عبارت را بگنجانم: «ژولیوس سزار فکر می‌کرد کلئوپاترا زشت است.» کلمه «زشت» در آن زمان وجود نداشته. بنابراین اندک بودن نسبی کلمات عربی در شاهنامه یک مسئله سیاسی نیست، بلکه به دلیل معقول بودن این روش است.

ستوده‌پور: شما فکر می‌کنید فردوسی در منابع خود تغییراتی ایجاد کرده یا احتمالاً منابع خود را با توجه به مخاطب خود تغییر داده است؟

لوکوک: بله، فردوسی از خود مطالبی به متن افزوده است ولی توجه کنید که تمام شاعران حماسی این کار را می‌کنند. حماسه «سرود رولان» براساس یک واقعیت تاریخی نوشته شده است، اما نویسنده در آن انواع تغییرات را ایجاد کرده که از تخیلات او نشأت گرفته‌اند یا از دیگران به عاریت گرفته است. فردوسی نیز مانند سایر حماسه‌سرایان تاریخ‌نگار نیست. او سعی نمی‌کند آنچه را واقعاً اتفاق افتاده بازگو کند. بی‌تردید او افسانه‌هایی را که می‌دانسته به شیوه خود تنظیم کرده است. البته شما هرگز نمی‌توانید بفهمید فردوسی چه چیزی را ابداع کرده است. شاعران مورخ نیستند. کار آنها آفرینش ادبی است. ادبیات به معنای خوب و طبیعی کلمه.

ستوده‌پور: درباره نسخه‌های شاهنامه در مقدمه ترجمه شما خواندم که نسخه سعید نفیسی را مبنای کار خود قرار داده‌اید، دلیل این انتخاب چیست، درحالی‌که نسخه خالقی مطلق امروز علمی‌ترین ویرایش موجود است.

لوکوک: بله، همیشه این مشکل برای مترجم وجود دارد که کدام نسخه را انتخاب کند. زمانی که من ترجمه را آغاز کردم، چندین نسخه وجود داشت از جمله نسخه نفیسی و نسخه روسی برتلس که قبلاً در ایران خریده بودم. وقتی نسخه خالقی مطلق را دیدم در ترجمه بسیار پیش رفته بودم و تقریباً متن را تمام کرده بودم. در آن زمان این نسخه هنوز به صورت کامل منتشر نشده بود. با مشکل بزرگی روبه‌رو شده بودم. آیا قرار بود همه چیز را دوباره بخوانم و نسخه خالقی مطلق را مرور کنم؟ کار غیرممکنی بود. با وجودی که من متخصص نیستم اما متوجه شدم که خالقی مطلق همیشه توضیح نمی‌دهد که چرا یک بیت را به جای بیتی دیگر انتخاب می‌کند. من نسخه سعید نفیسی را انتخاب کردم چون او دانشمند بسیار بزرگی است. یک پژوهشگر معمولی نیست. او با مراجعه به نسخه‌های خطی متعدد، متن قابل توجهی ارائه داده است و می‌توانیم به او اعتماد کنیم. اگر می‌خواستیم همه نسخه‌ها را بینم سی سال زمان می‌برد. این کاری بود که ژول مول انجام داد. او شاهنامه را ویرایش کرد و بعد از تهیه نسخه خودش همان را ترجمه کرد. دیدن همه نسخه‌ها کار مترجم نیست. مترجم معمولاً بر یک نسخه متمرکز می‌شود و آن را بدون در نظر گرفتن بقیه نسخه‌ها ترجمه می‌کند، به شرطی که نسخه قابل اعتماد باشد. چنین شد که من نسخه نفیسی را مبنا قرار دادم. ❁